

که می نمایانند بر طبق همین اوهام پستی آور است. خدائی که این کتاب ساخته از او نفی شده برتر و منزّه از وهم و خیال و تحدید است و کتابش هم بر طبق صفاتش نازل شده تا مردم را بالا برد و به کمال انصاف به صفات خالق سازد و از سقوط و توقف باز دارد و از شرایط و جوازب اندیشه‌ها و روابط بسته جاهلیت برهاند و در قالب اصول عقلی و حکمی کتابش در آورد. آیین خدا که در کتاب خدا تنزل یافته با توجیه و تفسیر و تطبیق پیامبران و امامان به حق و فوق محیط، باید همراه و ملازم باشد تا از تحریف و جمود و تأثر از محیط جاهلیت و برگشت به آن مصون بماند و سازنده و پیش برنده و متحول باشد و به سرچشمه جوشش استعدادها و خیرات برساند.

پس همینکه اینگونه پیشوایی و رهبری الهی (امامت) از کتاب جدا شد و از اجتماع کتابی بر کنار ماند، ریشه‌ها و سنن و شرایط ریشه‌دار جاهلیت و خصلت‌ها و انگیزه‌های آن، سر می‌زند و رشد می‌کند و جذب می‌سازد و در این میان، فرقه‌ای پدید می‌آید در چهره متخصصین علم کتاب و شناسای اصول و روابط اجتماع در حال توقف یا ارتجاع که ترکیبات و آهنگ را می‌پیچانند و بر می‌گردانند و دگرگون می‌کنند که گاه از دین خدا، ضد می‌سازند؛ از توحید، شرك؛ از حرکت، ارتجاع؛ از کمال، نقص؛ از عزت، ذلت؛ از قسط، ظلم و امتیاز؛ از مسؤولیت، بی‌تفاوتی و از ثواب، گناه: **وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ آلِئِنَّتَهُمْ بِالْكِتَابِ...** کتاب موسی که معرف خدای جهان و امام و رحمت برای انسان‌وره گشای به سوی خیر و حق بود و بنی اسرائیل شرك زده و محکوم و زبون را به نعمت‌های نبوت و فضائل گذشته‌شان یادآوری می‌کرد تا شاید غبار شرك و ذلت و محکومیت را از چهره خود بزدايند و مسؤولیتی را که برای نجات دیگران دارند بشناسند، با تحریف و پیچاندن زبان مفسرین دنیا پرست، به گونه نقاب قومی و معرف خدای اسرائیل و خشمگین بر دیگران و تجویز هر گونه ظلم و حقبری و

۱- حدیث مستند و مشهور: «انی تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی العوض» بیان رسایی از لزوم رهبری الهی و ملازمت آن با کتاب است.

تجاوز بر اغیار درآمد و به نوشته‌های تلمود ساخته این فرقه و آنگاه قرارهای حکمای یهود و پرتوکلها، تبدیل شد. تعالیم مسیح که معرف او و رسالتش بود و کلمات و مجازهایی چون روح الله و ابن الله هم اگر در آن تعالیم آمده برای تعظیم مقامش و تبرئه او و مادرش از اتهامات یهود بوده است و همینکه جذب محیطهای شرکرا و گروهبندی خدایان روم و یونان گردید، با پیچ و تاب نویسندگان اناجیل، عیسی بن مریم به مقام خدائی و اَقنوم ثالث درآمد و جانشینان و نمایندگانش دارای اختیار مطلق در شستشوی گناهان و آمرزش هر گناهکار و جنابت‌پیشه شدند. قرآن که آیات بیناتش رسالت را به کمال رساند و مسیر نهایی جهان و انسان را تعیین کرد و چهره رسالت و نبوت پیامبران گذشته را از بافته‌های انحرافی و از غبارهای متراکم جاهلیت، نمایان ساخت، گرچه متن کلمات و لغات و ترکیب و آهنگ اعجازی آیات ابدیش از تحریف و پیچش زبانها مصون ماند، باز با گذشت زمان و برکناری امامان و هادیان الهی چنان پیچ و خم تارهای تأویلات و تحریفات و توجیهاات و تطبیق‌ها و روایات بررسی نشده غلات و اسرائیلیات و جواذب اندیشه‌ها و تأثیرات محیط و ریشه‌های جاهلیت، آنرا فرا گرفت و تشمع هدایت را فرو نشاند، که از درون قلب‌ها به پیچ و خم مخارج زبان و بافته‌ها و نوشته‌ها و از متن اجتماع به اورادگورستانها و از علاج دردهای بی‌درمان روانی و اخلاقی و اجتماعی به علاج دردسر و... تنزل یافت و هر اندیشمند و خواهان تدبیری پیش از آنکه به اصل و متن آن برسد باید از پرده‌های اقوال و روایات ضد و نقیض بگذرد و در آخر هم بهره‌ای از هدایت و شفای آن نیابد. گروهی، آگاهانه و ماهرانه گونه اصلی کتاب را دگرگون می‌کنند و با پیچش و تحریف به خدا دروغ می‌بندند: و یقولون علی الله الکذب وهم یعلمون. گروهی ناآگاهانه و با ساده دلی سخن‌ها و بافته‌های آنرا بازگو و توجیه می‌کنند.

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ. وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُتَّخَذُوا الْفُلَاكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا، أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟

ما کان لبشر... بیش از نفی وقوع، نفی امکان خبر: ثم يقول... است که به فعل ماضی و لام الصاق یا استحقاق مؤکد شده است. اَنْ یؤتیه... وصف مداوم لبشر، مانند: «ماکان لی ان اقول ذلك...»، ما کان لمؤمن اَنْ یقتل مؤمنًا: نشود و امکان ندارد هر بشری را و نجسید به بشری که خدا به او کتاب «اصول احکام و قوانین ثابت» و تشخیص مسؤولیتها، و حکمت و خبرداری و آگاهی پیوسته بدهد، آنگاه به مردم بگوید که بندگان من باشید و خدا را از مقام معبودیت برکنار دارید و تنزل دهید: کونوا عباداً لی من دون الله.

تعلیق من دون الله، می رساند که هر گونه خضوع عابدانهای برای غیر خدا، رویگردانی و حجاب معبود به حق و گرایش از آنست به سوی غیر. اینگونه آدمی که از عناصر جهان ماده تکوین یافته و در پوست و چهره بشری پدید آمده است و با شناخت معبود و کمال مطلق و خضوع و تسلیم و عبادت او به مقامی رسیده که خدا به وی کتاب و حکمت و نبوت داده تا دیگران را بیاموزد و از بند عبودیتها رها سازد و راه کمال و عبودیت کمال مطلق را بنمایاند، آیا امکان دارد که مردم را به عبادت خود بخواند و راهزن و حجاب حق شود؟ مگر می شود که کسی این چنین زمینه طغیان داشته باشد و خدا تا این حد او را تعالی بخشد و سپس او را به حال خود واگذارد تا بر خدا طغیان کند و خلق را به بند بندگی خود کشد؟ این بشر فرومایه نادان و ناآگاه و خودبین است که بندگان خدا را به بندگی خود یا خود با خدا می خواند. آنکه کتاب و حکمت و آگاهی دارد و از حجابها و سایهها و نسبتها گذشته است و خود را در برابر عظمت و قدرت و علم مطلق از یاد برده و مأمور و مقهور آن گردیده است: «و ما امرنا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء... بینہ/د»، خود حجاب و سد کمال دیگران نمی شود و منش و سرشت و منطقش رها نیدن و به کمال رسانیدن و برتر آوردن دیگران است:

وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ... عطف است در کسی به ما کان لبشر... و تقدیر فعل معطوف، متضمن تعمیم بلیغ است: بلکه قول و فعل و دعوت او این است که ربانی - تسلیم و عابد رب و مربی خلق و راهگشای به کمال ربوبی - باشید؛ و لکن کونوا ربانیین، ربانی شدن در زمینه علم و با تلبس به علم و تعلیم و درس است:

بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ - که با، بما کنتم سبب و یا تلبس را می‌رساند و تکرار بما کنتم سببیت هر یک از دو فعل تعلمون و تدرسون را. ظاهر فعلهای ماضی و خطاب‌های کنتم متوجه کسانی است که پیش از امر کونوا ربانیین عالم به کتاب بودند و یا آنرا تعلیم می‌دادند - به تخفیف و یا تشدید لام تعلمون - و در مسائل آئین و نبوت بررسی و درسی داشتند. درس: بررسی و برکنار نمودن ظواهر است تا اصول و ریشه‌های اصلی دریافت شود. مندرس شدن لباس یا ساختمان: پاره پاره شدن و فرو ریختن آنها و نمایان شدن تار و پود و پایدها است. بنا بر این، بیان کلی ما کان لبشر، ناظر به حضرت مسیح، للناس و ادا امر و خطابه‌ها، ناظر به علما و دانشمندان یهود است که دعوت مسیح متوجه آنان بوده سپس بعضی از ایشان به آیین مسیح درآمدند و او را به مقام الوهیت بالا بردند و دیگران را به عبادتش خواندند. و نیز می‌تواند این آیه بیان کلی و جامع و بلیغی باشد از مراحل دعوت و روش همه کسانی که کتاب و حکم و نبوت بدانان داده شده است:

این گونه بشر گزیده نمی‌تواند هیچ کسی را به بندگی خود بخواند: اَنْ يَقُولَ كُونُوا عِبَادًا لِي. او کسانی را به مقام دریافت علمی و تحقیقی آئین خدا می‌رساند و آنان را مسؤول می‌گرداند تا مر بیان و راهگشایان کمال خلق باشند: وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ... آنان که دیگران را به کفر در عبادت و الوهیت می‌خوانند، خود در اوهم کفر گرفتارند: «وَلَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ... لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ... مائده/ ۷۱ و ۷۲»، «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ... مائده/ ۶۴»، «وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ... توبه/ ۳۰» اینها چون ربانی نیستند یا به اصول کتاب نادانند و آنرا با بحث و بررسی دریافته‌اند یا دچار هواها و تخیلات شرک‌زاد و تأثیر موارد جاهلیتند، در توجیه

کتاب، بیان و زبان خود را بر همان محورها می گردانند: «وان منهم فریقا یلوون السننهم بالکتاب...» از توحید خالص، شرک متنوع و از عبودیت خدا، عبودیت خلق و از ربوبیت رب، ارباب متعدد می سازند با آنکه بشرهای دارای کتاب و حکمت و نبوت، علاوه بر آنکه به عبادت خود نمی خوانند می خواهند تا دیگران ربانی شوند نه ارباب یاب، اربابی از پیامبران و فرشتگان چه رسد به دیگران:

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا. عطف به ثم يقول، به تقدیر نفی: چنین بشری نه می گوید بندگان من باشید و نه شما را امر می کند که فرشتگان و پیامبران را به اربابی بگیرید. عطف و لا یأمرکم و تعبیر عباداً، ارباباً، دومرتبه و دو صورت از شرک را می رساند که پیغمبران هر دو را نفی می کنند که نه عابد جز خدا باشند و نه محکوم و مربوب اربابی. چون اتخاذ ارباب مانند عبادت جز خدا، بستن روزنه نور و وزش حیات و خفتن در تاریکی و وحشت از اوهام و تسلیم به اشباح است: کفر:

أَيَا مَرْكُومٍ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟ استفهام اعجابی و انکاری است. مگر می شود که بشری به چنان مقامی رسد و سپس با دعوت به عبادت خود و اتخاذ ارباب شما را به کفر فرد برد با آنکه شما خود به رهبری فطرت و رهبران الهی مسلم هستید؟ یهود و مسیحی و عرب تابع آیین ابراهیم بودند که آئینش اسلام بود و پیغمبران دیگر دعوتشان بر همین اصل و آیین فطرت استوار بود تا اوهام را بزدايند و توحید و تسلیم را کامل و مبرهن کنند.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَإِنَّا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۵۲﴾

آنکه که خدا پیمان استوار پیغمبران را برگرفت: همینکه آوردم شما را کتابی و حکمتی سپس بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده باشد مرا آنچه را با شماست، بیچون به وی ایمان آرید و یاریش دهید. گفت آیا اقرار کردید و پیمان محکم مرا به اینها برگرفتید؟ گفتند: اقرار کردیم. گفت پس گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۸۱﴾

پس هر که از این پس روی گرداند این کسان همان فاسقانند.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ  
وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿۸۲﴾

پس از این، آیا جز آیین خدا را می جویند با آنکه برای او، هر که در آسمانها و زمین است، خواه ناخواه، تسلیم شده و به سوی او باز گردانده شوند؟

قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ  
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا  
أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ  
بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۸۳﴾

بگو گرائیدیم به خدا و بدانچه فرو فرستاده شده بر ما و آنچه فرو فرستاده شده بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و آنچه داده شده به موسی و عیسی و دیگر پیامبران از جانب پروردگارشان، جدائی ندانیم میان هر یک از آنان و ما برای او تسلیمیم.

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ  
وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۸۴﴾

و آنکه بجوید جز اسلام آیینی را هرگز از او پذیرفته نشود و اوست در آخرت از زیانکاران.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ  
شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ  
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۵﴾

چگونه هدایت کند خدا گروهی را که کافر شدند پس از ایمانشان و گواهی دادند بدینکه آن رسول حق است و روشنگریها برایشان آمد و خدا هدایت نمی کند گروه ستمکاران را.

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالسَّلَاطَةَ  
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۸۶﴾

پاداش آنان همین است که برایشان است لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی.

خَلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ  
لَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿۸۷﴾

جاودانند در آن، سبک نشود از آنان عذاب و نه آنان مورد نظر قرار گیرند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ  
اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۸۸﴾

مگر آنانکه توبه کردند پس از این و به اصلاح دست زدند پس به راستی خدا پس آمرزنده و مهربان است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا  
لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿۸۹﴾

به راستی آنانکه کافر شدند بعد از ایمانشان سپس افزایش یافتند از جهت کفر، هرگز توبه شان پذیرفته نشود، و همین کسان گمراهانند.

بیگمان کسانی که کافر شدند و مردند درحالی که کافر بودند، هیچگاه پذیرفته نشود از هیچ کسشان به اندازه پری زمین از طلا هر چند باز خرید کند خود را به آن. برای همین کسان عذاب الیم و الهی من نصیبین<sup>۱۶</sup> یاوری برایشان نیست.

هرگز به مقام نیکی نمی‌رسید مگر آنکه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید و هر چه که انفاق کنید پس به راستی خدا بدان بسی دانا است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَانُوا وَهُمْ كَافَرًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدٍ هِمٌّ قُلُّ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ اقْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَالُهُمْ مِنْ نُجْرَتِنَ ۗ

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ۝

### شرح بعضی از لغات:

میثاق: پیمان محکم، تضمین شده. از وثق (فعل ماضی): محکم گردید، ثبات یافت، استوار شد. وثاق: کمر بند، بند محکم. اَصْر: ریسمان، بار بند، کشی پالان، میخ چادر، به معنای مصدری: بستن و محکم کردن.

مَالًا: (به کسر میم و سکون لام): پری، آ کندگی. به معنای مصدری: پیر کردن ظرف (به فتح میم و لام): چشمگیر، چشم پیر کن، اشراف، بزرگان. یَبْغُونَ: مضارع از بغی: جستجو کردن، پی جویی کردن، از حق برگشتن. به معنای اسمی: ظلم، خیانت، تباهی، زنا.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ... وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ.

أخذ میثاق، اشاره به نوعی تضمین و یا کروگانی است که در معاملات و مبادلات جاریست، در مقابل اخذ، اتیان باید باشد و اخذ و اتیان آنگاه است که تعهد در میان دو طرف انجام یابد، پس اگر شخصی با خود تعهدی کند که نه اخذی در میان باشد و نه اتیانی، آن میثاق شخصی و یکطرفه است. اخذ الله میثاق النبیین به جای: «أخذ الله الميثاق من النبیین» همین را می‌رساند که میثاقی که پیمبران خود

دارند به صورت اخذ و اتیان در آمده است. مانند: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ  
وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ... احزاب/ ۷» که از متصفین به نبوت با میثاق مضاف بدانان آمده  
است: میثاقهم. چون نبوت آگاهی خاصی است که در شعاع نسبی آن تعهد و  
مسئولیت می آید، و همینکه تعهد از شعاع محیط و زمان آن نبوت برتر آمد و  
وسعت یافت باید اخذ و اتیانی در برداشته باشد: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ  
مَنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ. اخذ میثاق نبوت از انبیاء در مقابل اتیان کتاب و حکمت آمده که  
چگونگی آن میثاق را می نمایاند، و مورد میثاق ایمان و یاری رسولی است که مصدق و  
مکمل نبوتی می باشد فوق ابعاد زمان تاریخی محدود و نبوت نسبی. هیأت جمعی  
النبيين و معنای نبوت، پیوستگی و استمرار پدیده نبوت را می رساند و هیأت نکره  
و افراد و معنای رسول، جهش و نموداری رسول و مطلق رسالت را در مسیر  
تکاملی نبوتها:

نبوت، با میثاق کتاب و حکمت کامل می شود و زمینه ایمان و یاری رسالت  
مصدق را که تبیین و ابلاغ کامل اصول کتاب و حکمت و نظامات و احکام و تشکیل  
و تحقیق نبوات گذشته است به کمال می رساند. پیغمبران به رسول مصدق ایمان  
می آورند و با بشارت و باز کردن و بیان اصول کتاب و حکمت و آماده ساختن  
اندیشه و اذهان مستعد، رسالت رسول را یاری می دهند، رسول مصدق، نبوات را  
از انحرافها و کجی ها می رهاند و راست و مستقیم می نمایاند. این ایمان و یاری و  
تصدیق پیغمبران که شخصیت های آگاه و دارای کتاب و حکمتند و رسالت های  
مصدق، در عمق زمان عادی جریان دارد و وراء ظواهر متضاد تاریخ و محرك  
آنست و در يك خط مستقیم چنان بهم پیوسته است که گویا يك حادثه است و در  
يك زمان انجام می یابد، و گرنه ایمان پیغمبران گذشته به رسول آینده و یاری  
دادن به او یعنی چه؟ لتؤمنن به ولتؤمنن. مگر به گفته برخی از مفسران مضافی  
مقدر باشد: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ أَمِّ النَّبِيِّينَ...» که خلاف ظاهر و فاقد قرینه است.  
ظاهر از اضافه میثاق به النبيين همین است که خداوند از پیغمبران (نه برای  
پیغمبران) میثاق گرفته است.



این میثاق با اتیان کتاب و حکمت یا در مقابل آن بود و همین هاپس از خیر ماضی  
 از اخذنا... و در هنگام بستن میثاق مورد خطاب لما آتیتکم، واقع شدند، چه به فتح  
 لام - لما - و برای تأکید و با به کسر آن و برای تعلیل و ما مصدری و یا موصوله  
 یا شرطیه باشد. چون ایثاء کتاب و حکمت هیچگاه از جانب خدا به امتها نبوده،  
 آنچه هست تعلیم کتاب و حکمت است آنهم به امتی در دوره کاملترین رسالت:  
 «... وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...».

ثم جائکم، با دلالت به تأخر و پی آمده هر رسول یا رسول گزیده‌ای از  
 نبوتها، اشعار به مقدمه بودن نبوتها برای پدید آمدن رسالت یا رسالت خاص دارد؛  
 همینکه بواسطه انبیاء امتها آگاهی یابند و دارای کتاب و حکمتی گردند، در میثاق  
 آنان وارد می شوند و برای ایمان و یاری به رسول، چه پیش از زمان و چه هنگام انجام  
 رسالتش، مسؤولیت دارند و باید یاریش دهند، چنانکه ریشه و ساق و برگ برای  
 رسیدن میوه اعدادگر است. کمال این میثاق به ثبت و اقرار و تحقق آنست تا در  
 مسیر و قرار تاریخ واقع شود:

قَالَ أَقْرَرْتُمْ؟ این استفهام تقریری همین حقیقت را می رساند که این میثاق  
 باید بوسیله پیغمبران و پیروان آنان تحقق یابد و با عمل و کوشش آنان تثبیت  
 گردد تا سر رشته آنرا که سر رشته تاریخ و تحولات و تغییرات آنست محکم به-  
 دست گیرند: وَأَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي؟ عطف به اقرارتم و استفهام تقریری دیگر.  
 ذالکم، اشاره به مجموع و اصل میثاق و ایمان و یاری رسول است. إصْر، محکم  
 بستن رشته یا رشته محکم یا میخکوب کردن سر رشته یا سر رشته میخکوب شده.  
 - تمثیل میثاقی است که با اقرار ثبات یافته سر رشته آن به دست پیغمبران  
 محکم گرفته شده است و يك سر رشته را خدا گرفته: اذ اخذ الله میثاق النبیین،  
 سر دیگر رشته این میثاق را پیغمبران: و اخذتم علی ذالکم اصْرِي، تا تاریخ  
 کند و بند محکومیت انسان به حکم طبیعت و غرائز و عادات طبیعی و علائق مادی،  
 تاریخ حاکم بر سر نوشت و اختیار و سرعت گردد و این میثاق با همه آثار و نتایجش  
 روی آید و اعلام شود: قَالَ فَاشْهَدُوا. إشهدا، اعلام و آشکار کردن امر پنهان است

که با تعدی «علیه، له» به شخصی نسبت داده می‌شود. همینکه با این میثاق و تکامل آن بندهای طبیعی باز شد و سر نوشت و سر رشته به اختیار انسان متعهد و مسؤول درآمد، نظارت و معیت خاص خدا نیز وارد در اشهاد و اعلام و نمودارها می‌گردد: **وَإِنَّا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ** - که قید معکم بجای «لکم» همین معیت همراه با نظارت را می‌رساند.

پیش از این مسیر تاریخ انسان محکوم عوامل نیازهای طبیعی و غیریزی و انگیزه‌ها و روابط اقتصادی ناشی از آنها بود. پس از ظهور نبوات انسانهای آگاه و میثاقهای آن، با اراده و نظارت خاص خدا وارد در تغییرات و جهشهای تاریخی انسان گردید و آن را شکافت و شکفت و پیش برد و زمینه رسالتها را فراهم کرد و آنها را یاری داد و رسالت نبوات را تصدیق کرد و از کجی‌ها و انحرافهایی که در آنها پدید آمده بود محو کرد: **مصدق لیا معکم، تا نبوات و رسالات وابسته به وحی به اوج و نقطه کمال رسید و بدان ختم گردید، تا تعالیم اولی و وحیهای آن را انسانهای مؤمن و آگاه فرا گیرند و نبوات با واسطه را گترش دهند و مردم و جامعه را برای مراحل تحول و تکامل آماده کنند و در مفصل‌های تاریخی رسالت‌های انقلاب و سازندگی پدید آید. در مسیر طولانی ظهور نبوتها و رسالتها و میثاقها است که چهره متعهدهای مسؤول و یاری دهندگان به تکامل، و از طرف دیگر اعراض کنندگان از میثاقها آشکار و شناخته و مشخص می‌گردد:**

**فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.** فسق: خروج و اعراض و بیرون جستن از حدود و موثیق است، اشاره اولئك باضمیر جمع بیان همین نموداری و نمونه‌های فسق است نه بیان حصر، مانند: **أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ، أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ، أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ...**

**أَفْتَبِّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.**  
عطف و استفهام انکاری وارد بر فعل مقدر برای تحريك اندیشه و تقریر دلیل است. اضافه دین به خدا از جهت مشیت خدا است: دینی که خدا خواسته و

می‌خواهد. ضمیر جمع بیغون به قرینه تفریع و روند آیات، راجع به تبیین و رسول است: آیا پس از تبیین روش پیغمبران و میثاق آنان و پیر وانشان، می‌شود که جز دین خدا را بجویند و جز آن مطلوب و مقصودی داشته باشند؟ همان پیغمبرانی که دارای کتاب و حکمتند و تعلیم و دعوتشان همین کتاب و حکمت است تا همه ربانی شوند و از آنان میثاق گرفته که رسالت را یاری دهند و بدان ایمان آرند، و رسول مصدق و مکمل دعوت و میثاق آنانست. پس همه اینها در طریق دین خدا و اقامه آنند. و له اسلم... جواب دو استفهام متوالی و مقدر است و بیانی کلی و ارائه روشن دین خدا است: دین خدا چیست؟ همان که سراسر آفرینش و عناصر و نظامات آن پیرو و نمودار آنند. چگونه؟ همینکه همه خواه ناخواه، تسلیمند:

وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً... فعل ماضی اسلم تحقق تسلیم را می‌نمایاند. من، به جای ما، شعور تکوینی و یا مسیری و نهایت کمال را. ظرف فی السماوات، نیروی درونی و نهادی را که محرك و منشأ تحولات و شکل دهنده و تنظیم کننده و پیش برنده است که در تغییرات ظواهر و نمودها نمایان می‌شود. و کرها، به جای «او کرها» عطف و پیوستگی تسلیم طوعی و کرهی را در همه می‌نمایاند، نه تقسیم و دو دستگی را که قسمی طوعاً و قسم دیگر کرها تسلیم شده باشند: همه از آن رو که به سوی کمال می‌گرایند و میل تکوینی و طبیعی و غریزی در جهت اراده و عقلی دارند که از آن ناشی شده و تنزل یافته‌اند، طوعاً و از جهت مقهور و محکوم نخستین اراده قاهر و قوانین ناشی از آن کرها؛ و همینکه در مسیر تکامل در آمدند، بکسر طوعاً. آیه ۱۱ فصلت که نخست باعطف تردیدی «او» آمده، آغاز امر و حرکت باطاعت شوقی و اختیاری و غیر اختیاری را در مسیر حرکت می‌رساند: و سپس اطاعت کامل: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وِلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ». آنسانکه مواد آلی و غذایی با قهر وارد و مجذوب بدن زنده می‌شوند و گزیده و تکامل یافته آنها، مطیعانه به صورت اعضا و اعصاب و قوای حرکتی و حسی و عقلی در می‌آیند، همین سان عناصر فشرده و هسته‌ای، در بند قوانین عمومی و خصوصی جهان بزرگ و تسلیم سلسله‌های زنجیری آنند و در همین

سلسله پیوسته و با فعل و انفعالات و ترکیبهای متوالی و نیروهای محرک به صورت‌های کاملتر در می‌آیند و همینکه بر اثر تضادها و تصادمها ذره‌ای یا گروهی از مدار و مسیر تعیین شده و در برگیرنده اش خارج شود بار در نظام و سلسله قوانین دیگری در می‌آید و خواه ناخواه تسایم منظومه دیگر و به صورت دیگری بارز می‌شود و قوانین جهانی که تجلی اراده خدا است آن را در بر می‌گیرد و همه در مسیر تجلیات کمال و حق مطلق پیش می‌روند: والیه بر جمعین.

اکنون با آخرین دید علمی و کشف دقیق نموده‌ها و اشکال و صورت‌های مادی در واقع نیروهای تمثیل یافته و متبلوری از قوانین موج و متسلسل است که فقط بعد مادی و محسوس آنها به چشم عادی در می‌آید. با این دید پیشرفته علمی، اگر ماده و طبیعت ناشناخته و اوصاف و عوارض بسیط و محدود آنرا منشأ این همه قوانین و نظامات مختلف و متنوع و متضاد کشف شده و نشده بدانیم، به دلیل آنستکه به اندیشه‌های بسته و کوتاه مادی گذشته و ارتجاعی علمی برگشت و در میان آنها مانده‌ایم. در متن و درون اشیاء و طبایع و خصایص آنها - من فی السماوات و الارض - نمودارتر از هر تعریف و توصیفی، تسلیم و محکومیت آنانست با تو این قاهر و فراگیرنده. در اجزای بسیط و مرکب و در ذرات و کرات و روابط و جاذب و فعل و انفعالات و تشعشع‌ها و ترکیبات آنها تا ترکیبها و صورت‌های عالی، و در هر جزء و عضوی از بدن انسان که محکوم هزارها قانون و فرمول کشف شده و نشده است همه - طوعاً و کرهاً - تسلیم آن قوانین و روابط خاص و عام هستند و در مسیر تکامل و بروز قوای روحی پیش می‌روند. طلوع عقل مختار و فطری و اندیشه آزاد در پی یافتن راه و روش و قوانینی است که قوا و جاذب را تسلیم آنها کند تا در جهات و ابعاد مختلف مسیر توحید و تکامل عمومی و انسانی پیش برد. ناتوانی و نارسائی اندیشه و عقل فطری در برابر انگیزه‌ها و جاذب نفسانی و تأثیرات حواس و محیط متضاد با تکامل، جهت اندیشه را از کشف و تسلیم به قوانین متعالی و هماهنگی با طبایع اشیاء و نظام آفرینش باز و جدا می‌دارد. یا باید حرکت طولانی تسلیمی و تکاملی متوقف گردد که توقف ملاًزم بازگشت و دچار شدن به تضادها و جاذب

بی‌پایان و راهنمای مختلف و حیرت‌انگیز و وحشت‌آور و سقوط و فرو ریختن انسان و به‌هدف نرسیدن همه قوا و تلاش‌های هستی است. ادامه حرکتی که از طبیعت و متن اشیاء آغاز شده تا به‌غریزه و عقل فطری رسیده است و از آنها عبور کرده، باید با عقل آگاه و آزاد و بی‌رومند و دارای میثاق و دریا بنده کتاب و حکمت و رسالت باشد. چنین عقل و اندیشه‌ای است که راز جهان و الهامات و وحی‌های پی‌درپی و اصول احکام و قوانین تسلیم‌کننده و پیش برنده آنرا درمی‌یابد و با تنزیل و تنظیم آنها، انسان و مجتمع را هماهنگ آفرینش و تسلیم آفریدگار می‌کند: **وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنُّبُوَّةَ... وَإِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ...،** این آیین خدا و پیغمبران و بازگشای رجوع به کمال و حق است: **أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ؟** و همین نوای کاروان پیغمبران و پیروان آنان در میان گمراهی‌ها و تاریکی‌ها است.

**قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَمَا أَوْحَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ مِنَ رَبِّهِمْ لِأَنْقَرِي بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.**

قل... امر اعلامی به رسول (ص) است، جمع آئین، بیان پیوستگی و هماهنگی همه مؤمنان با شخص و آهنگ رسول. تکرار جمله فعلی ما انزل، اشعار به دو گونه از ما انزل دارد که ما انزل علینا، گونه بسط و کمال ما انزل علی ابراهیم... و این ما انزل و ایسین، پیوسته به آن ما انزل نخستین و همه، اصول مجمل و مفصل کتاب و حکمت است که ابهام ما اشاره به آن دارد و تا سطح اذهان بشری نزول یافته است. علینا... و علی ابراهیم... اشعاری به تسلیم قهری به ما انزل و هماهنگی با دوله اسلم من فی السماوات و الارض طوعاً و کرهاً، دارد. در آیه ۱۳۶ بقره، چون مخاطب امت و در مقام امتنان است با حرف الی آمده: **دَقُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِن رَّبِّنَا...**

تقدیم ما انزل علینا بر ما انزل علی ابراهیم و... اشعار به استناد دارد؛ زیرا دلیل روشنگر ما بدانچه بر گذشتگان نازل شده همین ما انزل علینا آنهم با فاصله زمانها و ابهامها و تحریفها است. اسباط، سبطهای یعقوب (اسرائیل) چون داوود و سلیمان و دیگر پیامبرانند. تغییر فعل ما انزل به ما اوتی موسی و عیسی و النبیون، پیش از نزول وحی و کتاب و حکمت، تحقق و دریافت آنها و رسالت این پیامبران را می رساند. عطف و النبیون، تعمیم نبوت و رسالت را در نسلها و زمانها و مکانهای دیگر، من ربهم عنایت و گزینش پروردگار برای پرورش، لانفرق بین احد منهم، ایمان به هماهنگی و پیوستگی دعوت و رسالت همه پیامبران و رسل را، ونحن له مسلمون، حد کمال ایمان به خدا و ما انزل و ما اوتی را؛ چون ایمان حرکت و تحول و گرایش است و اسلام به مفهوم حقیقی، رهایی کامل از هر جاذبه و تسلیم و هماهنگی با رسل، پیامبران، و جهان است.

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

عطف به قل آمنا، یا اعلام نتیجه این آیات است. لغت و هیأت یتبع، جویائی و گزیدن و پیروی را می رساند. لن یقبل منه، نفی استمرار و به معنای هرگز یا همیشه است. بدین معنی می شود که گاهی مشرک به اثبات باشد؛ همینکه اسلام آیین آفرینش و پیامبران و پیروان به حق آنها است هر که جز اسلام آئینی جوید و پیروی کند هرگز یا برای همیشه ازاد پذیرفته نیست. گرچه پیش از یافتن و رسیدن به اسلام، آئینی که گزیده مقبول و یا در پیروی از آن معذور باشد. فی الآخرة صفت ظرف مقدر است: «فی الحیات الآخرة» یا خود ظرف: او در زندگی دیگر و برتر یا در آخر و نهایت و سرانجام، یجوئی و گزیدنش غیر آئین اسلام را، از زیان بردگان است. مانند آنان که آیین و مذهبی بیافته یا پیروی نکنند.

با این تبیین و برهان قرآنی، اسلام حقیقت و واقعیتی پذیرفته شده است: *وَإِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ، وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ. الذاریات ۵ و ۶،* و جز آن پذیرفته نیست. زبان آور است چون سرپیچی و خروج و گریز از نظام آفرینش و از خود است و

در نتیجه بازیچه بی‌وزن هوا و غرورها و آرزوهای بی‌پایه شدن! از درون دچار تضادها و در بیرون و محیط اجتماع گرفتار تضادهای طبقاتی و قومی و مکتبهای خودساخته گشتن که نهایت و نتیجه آن جز بر باد رفتن موهبتها و سرمایه‌های فردی و اجتماعی و زیان‌درهمه جهات و ابعاد نیست، و فقد ارزشها تا سر خوردگی از حیات و مسخ و یوچی و بی‌وزنی و هیچی: و هو فی الآخرة من الخاسرین. و من خفت موازینهم فاولئك الذين خسروا انفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون... قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَخَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ. اعراف / ۹ و ۵۳، وَقُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَآهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ. الزمر / ۱۵، با این هدایت و تبیین قرآن، اسلام همین رسوم و عادات ظاهری و انتساب به اسم و عنوان نیست و پس از اقرار و بیان عقیده و ایمان و پیش از اینها، بینش جهانی و راه و روش حیاتی و تحول درونی و هماهنگی با نظام آفرینش و یاری و انجام مشیت خدا و یافتن خود در محضر و مشهد خداست: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ... فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ... فَإِنْ أَسْلَمْتُمْ فَقَدْ أَهْتَدُوا... نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». آل عمران / ۱۹، ۲۰، ۵۲،

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ  
وَأَنَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

استفهام کیفی و انکاری. کیف .. به جای نفی «لایهدی» برای اینست که هر اندیشمند و متفکری بیندیشد تا شاید راهی برای هدایت اینگونه برکشتگان به کفر بیابد و نخواهد یافت. چون اینها پس از دریافت و پیوستگی به ایمان به اختیار خود به کفر برگشتند، راههای هدایت را به روی خود بستند. فعل کفر و اضافه ایمانهم، همین اختیار کفر پس از پیوستگی به ایمان را می‌رساند. اگر دچار کفر اولی و غیر اختیاری بودند و اگر کرایش ایمانی داشتند و پیوستگی و ثبات ایمانی نیافته بودند، هنوز قابلیت و شایستگی هدایت داشتند. همچنین اگر با مشاهده آثار و صفات رسول، به حق بودن رسالت او گواهی نمی‌دادند و تعهد

نمی کردند و یا به شهود خود رسالت رسول را درنیافته بودند:

و شهدوا ان الرسول حق، بیان چگونگی و حال از ضمیر ایمانهم و یا عاطفه است به تأویل اسم و یا تقدیر فعل: «و شهداتهم بعد ان آمنوا...» تا عطف جمله فعلیه به اسمیه صورت نبندد. اگر عطف به کفر و یا کفر باشد نیز تقدیری لازم است: «بعد ان شهدوا» چون شهادت آنها پیش از کفر بوده است. و همچنین دریافت بینات و جاثتهم البینات: کافر شدند پس از ایمانشان و حال آنکه یا پس از آنکه گواهی دادند یا شهود کردند بدینکه رسول حق است و بینات برای شناخت و تبیین حق از باطل و صدق از کذب برایشان آمد و آنها را دریافتند.

راهها و وسیله‌هایی که خداوند برای هدایت آدمی نهاده همین است: ایمانیکه با نهاد شخص و عقل فطری حاصل شود: ایمانهم؛ صفات و خصائصی که در رسول گزیده مشهود باشد از تعقل و بینش خارق‌العاده و شناخته شدن ولادت و خانواده و راستی و پاکی و وارستگی در سراسر زندگی و مبرا بودن از هر نقص عضوی و عیب اخلاقی و انحراف فکری و دروغ و افتراء.. و شهدوا ان الرسول حق؛ و بیش از اینها بیناتی که در اندیشه‌ها و اذهان راه یابد و به بینش‌ها فروغ بخشد و مسائل زندگی را تبیین نماید - از مبادی تا غایبات و مسؤولیتها و احکام و خارق‌عادات: و جاثتهم البینات. آنان که این چراغها و نورافکن‌های هدایت فرا راهشان آمد تا از تاریکیهای کفر و بیراهه‌های آن رهیدند و ایمان آوردند و در مسیر هدایت پیش رفتند و سپس به کفر و تاریکی‌های وهم‌انگیز برگشتند چگونه خدا هدایتشان کند؟! اینان به خود و دیگران ظلم کردند و با شهود بر همین حق به ظلمت روی آوردند و خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند: والله لا یهدی القوم الظالمین. این سنت و قانون خداست و برهان کیف یهدی الله... و نفی هر امیدی به هدایت چنین قومی.

روند این آیات می‌نمایاند که مطلب ناظر است به گروه‌های اهل کتاب و یا پیشوایانشان که از آئین خدائی اسلام و اصول دعوت پیامبران و میثاق آنان برگشتند و آنها را به گونه سنت‌ها و اوهام کفرآمیز درآوردند، و به افراد و



ملتهائی که اینچنین به عقب برگشتند نیز تعمیم می‌یابد. با این نظر، اضافه شدن ایمانهم به جای بعد ان آمنوا اشعار به ایمان خاص و وابسته آنان دارد. والرسول، راجع به نوع است و اوصاف تفصیلی که به صورت افعال ماضی - کفروا، شهودوا، جائتھم، تابوا، اصلحوا - آمده شواهد این نظر است، و باتعمیم و شمول، شامل کسانی می‌شود که به اسلام گرائیدند و سپس مرتد شدند. و اگر تنها راجع بدانان و کفر جاری باشد، افعال مضارع تناسب بیشتر دارد. نامھائی که از مرتدین زمان نزول این آیات آمده (مانند حارث بن سوید، ابو عامر راهب، قیس بن زید، یا یهود بنی قریضه و بنی نضیر) با این تفصیل تطبیق کامل ندارد.

أُولَئِكَ جَزَاءُكَ أَنْ عَلَيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ.

اولئك، اشاره است به همان مردمی که در آیه قبل توصیف شدند، و اشاره به دور، اشعار به دوری و راندگی آنان از هدایت و کمال و خیر دارد. ان علیهم، شدت فراگیری و برجستگی را می‌رساند: لعنت، حاصل لعن: دور کردن و راندن ناشی از خشم و نفرت. اجمعین، صفت تأکیدی است برای الله والملائكة والناس یا فقط برای الناس: همه مردم؛ چون الله، مبدأ خیر و کمال مطلق؛ الملائكة، نیروهای الهامبخش و راهگشای تکامل؛ الناس، با انگیزه فطری و وجدانی؛ راه جو و پویا به سوی آنست:

هر که و هر چه در خلاف مسیر اراده و فعل خدا و فرشتگان و مردم باشد رانده و طرد شده همه می‌گردد. همگی خدا و فرشتگان و مردمان و همه مردمان، گر چه همراه و همکیش آن رانده شدگان باشند، چون وجدان حقیق و کمالیابشان در حال تضاد و تنافر با روش و سنتشان است، مورد لعن خود هم هستند. والناس اجمعین. اگر اجمعین صفت الناس باشد تعمیم و تأکید شمولیابی است به همه انسانها از گذشته و آینده و آنان که در راه حقتند و یا از آن برگشته‌اند، و هم به خود آنان اگر خاصه انسانیشان یکسره مسخ نشده باشد. چه آنکه حق را

با همه آیات و بیناتش یافته اند و بدان گرائیده اند و سپس به کفر برگشته اند، هم خود برگشته اند و هم سدا راه دیگران شده اند و هر کس را به مقدار شعاع تأثیرش گمراه ساخته از خصائص و کمال انانیتش باز داشته اند.

حاصل لعن و لعنت، خدا و فرشتگان و انسانها و آثار قهری آن به گونه محدود و سقوطگاه فراگیرنده دوزخیان در می آید که روزنه رحمت و راه صعود را برایشان بسته می دارد. خالدین فیها، خلود به معنای پایداری است نه ابدیت، چنانکه خداوند صفت ابدی دارد نه خلود. ضمیر فیها، راجع به لعنة الله و... است که گویا اینگونه لعنت چنین ظرف و محیطی را فراهم می سازد.

همین محیط آگاهی بخش و متضاد، عذابی می آورد که تخفیف ندارد: لا ینخف عنهم العذاب. تعلق عنهم به فعل لا ینخف، دلالت بر نفی تخفیفی دارد که حاصل از صرف و برگرداندن عذاب باشد و مفهوم آن لزوم عذابی است که اگر حساستر نشود و تشدید نیابد تخفیف هم ندارد. این گرفتاران به عذاب تخفیف ناپذیر که هر روزنه نجاتی به رویشان بسته و از هر جاذبه خیری رانده شده اند امیدشان بدینست که صاحب نظری بدانان نظری افکند، شاید آن نظر رحمت انگیز و شفاعتی آورد. چه امیدی! و لاهم ینظرون، از چشم انداز هر ناظر بسی به دورند. فعل مجهول، تعمیم ناظر را می رساند. و می شود که این فعل از انظار به معنای امهال باشد: نه در عذابشان تخفیف و نه مهلت و ناظر نیست. و یا مهلت داده نمی شوند تا بیندیشند و به خود آیند. در حدیث است که اگر دوزخی بتواند خدا را به یاد آورد از عذاب برهد و یا عذابش تخفیف می یابد.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

استثناء است از علیهم لعنة الله... و معطوف یا معطوفهای آن. پس از آن حکم عام، این استثناء حصر را می رساند: بر حسب لعنت بر آنان زده شده ایشان را احاطه کرده است، و یا در لعنت جاویدند و عذابشان تخفیف ناپذیر است، و یا نظری بدانان نمی شود، مگر به کسانی که توبه کرده اند. بعد ذلك، اشاره به کفر پس از

ایمان و ارتداد است و به قرینه ثم ازدادوا، در آیه بعد، اشاره به بعد از کفر و پیش از افزایش آنست. چه، اگر توبه که بازگشت از کفر و گناه و گشودن عقده‌های شرم‌آور است، پس از آگاهی و تأثر و پشیمانی، باز ندارد و باز نگرداند، قهراً کفر و گناه و جرمها و رسوبات آنها افزایش می‌یابد و از بازگشت باز می‌دارد. و اصلحوا، که به مفعولی نسبت نیافته، شامل اصلاح شخص تائب و مردم جاهلی می‌شود که کفر و ارتداد از ایمان بر گشتگان که شاهدان رسالت و دریافتگان بینات بودند، گمراه و تباهشان ساخته است.

چون شخص تائب پس از شناخت گناه و آثار آن و پشیمانی و اراده بر گشت، پیوسته باید در ترك گناه بکوشد و با انجام حسنات تاریکیها و خلاصیهای روحی و اخلاقی آثار گناه را بزداید تا به صلاح گراید و صلاحیت کمال یابد و عوامل و انگیزه‌های متضاد و اوهام شیطانی و هواها را که سد راه صلاح و کمال هستند طرد کند و بر خفایا و کمینگاههای آنها مسلط شود. اصلاح جوارح و حواس با مراقبت همیشگی در ترك عمل گناه است؛ اصلاح نفس و اخلاق با زدودن جرمهای گناه و پرورش فضائل؛ اصلاح اندیشه با آگاهی و شناخت خیر و شر و مسؤولیتها و جبران غفلتها و رهائی از غرور؛ اصلاح تفکر با استدلال و استنتاج آزاد از تعصبا؛ و بالاخره سرآمد همه اینها اصلاح دید ایمانی است تا گرفتار غرور و جمود و کفر ایمانی نگردد. و پیش از اینها اصلاح کسانی است که کفر ارتدادی و گناهان این گونه رهبران چشمگیر و دینی، آنان را از ایمان و دید حق و تأثیر و آثار گناه بازداشته به سوی کفر و نادیدن و ناچیز شمردن گناهان کشانیده است چنانکه اصلاح و توبه حقوقی، رسانیدن حق مالی و جبران حق شرف و حیثیت تجاوز-شدگان است، توبه سد راه حق شدن و گمراه کردن و جرأت به گناه دادن، تا آنجا که ممکن است و بتواند جبران کند؛ اعلام و نمایاندن حق و خطر گناهان به حاضران و آیندگان است.

اینها مراتب و ابعاد توبه و اصلاح برای مردمی است که به مرتبه درك ایمان و کفر رسیده‌اند و دچار جوازب متضاد خیر و شر و ثواب و عقاب و انگیزه‌های

انسانی و غرائز حیوانی باشند، چه آنکس که در کی و انگیزه ضدی ندارد و مانند حیوانات محکوم غرائز است و یا کمبود بیماری بدنی و غریزی دارد، توبه‌ای بر او نیست. این ابعاد توبه و اصلاح برای تسلیم به حق و قانون و پیوستگی و هماهنگی اجتماع سالم است تا همه در محیط صلاح در آیند و به آداب الهی مؤدب شوند و آماده و راهجوی کمال گردند.

شاید معنای اصلحواء، همین ورود در محیط صلاح باشد، مانند اصبحوا، آمنوا. ورود در صلاح آغاز توبه پیوسته و دائم و متکامل است و رهائی از هر گونه غفلت و سکون، اگر چه شناخت و نیکی نسبی و ضد کمالی باشد: توبه مقربین. در این بعد و جهت همیشه انسان متکامل باید در حال توبه یعنی آگاهی و تأثر و جهاد و تحول و برکشت باشد و هیچگاه خود را برتر از گناه نسبی نپندارد: «لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر... الفتح/۲، حسنات الابرار سیئات المقربین» تا شاید از هر جاذبه مخالف آزاد شود و شعاعهای معرفت از هر سو او را فرا گیرد و به کمال آرامش و اطمینان به رجوع رسد و مورد خطاب: «یا ایتها النفس المطمئنة! ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» گردد.

ان الله غفور رحیم، فعلیت و فعالیت و کلیت و شمول این دو صفت رامی رساند به وعده قبول توبه را: ان الله یقبل توبته، تا چگونه و چه اندازه ثابت و مراتب و جهات توبه اش او را پذیرا و فرا گیرنده و در معرض تابش و جذب این صفات گرداند؟

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا تَنْ تَقْبَلُ تَوْبَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ.  
تکرار بعد ایمانهم، تأکید صریحی است که احکام این آیات راجع به کفرهای بعد از ایمان است، نه کفرهای اولی و نه دیگر گناهان. ثم، بیان فاصله و تأخیر از مجال توبه. فعل ازدادوا، «باب افتعال»، جذب و کشش کفر را می‌رساند و نسبت فعل به شخص و تمیز آمدن کفر، به جای: «زاد کفرهم»، تکوین شخصیت کفری و تکامل آن را، مانند «زادوا ایماناً»، می‌رساند: آنان که بعد از ایمانشان کافر

شدند و مجال توبه را پشت سر گذاردند و توبه نکردند و سپس مجذوب کفر شدند و شخصیتشان با آن تکوین و افزایش یافت، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد. با این بیان خاص لن تقبل توبتهم، نفی امکان توبه فرضی است: چون مجال توبه به پایان رسیده در مسیر کفر تزیید می‌یابند، اگر هم توبه‌ای می‌کردند هیچگاه پذیرفته نمی‌شد. چون توبه آگاهی و پشیمانی، و کمال آن تحکیم اراده ایمانی و تغییر جهت است که اگر تحقق یافت پذیرفته و مشمول مغفرت می‌شود و یا تحقق چنین توبه‌ای همان مقبولیت آنست: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ... المؤمن / ۳»، «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ الشوری / ۲۵» پس آنکه فاقد اراده ایمانی و محکوم کفر شد و با آن ترکیب و افزایش یافت فاقد قدرت توبه می‌شود. شاید سکوت از توبه آنان دهم تابوا، ان تابوا، و به جای آن، تم ازدادوا کفراً، نظر به همین فقد توبه، و یا توبه مضاف - توبتهم - همین مرحله آگاهی و پشیمانی و یا اراده ست و گذرا باشد که با برای کفر کیش و گناه اندیش پیش می‌آید و به کمال توبه و تغییر کامل نمی‌رسد. چه اینها در کفر و گمراهی پایدارند و از آن رهائی ندارند: «وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ، جَمَلَةٌ اسْمِيَةٌ مَوْكِدٌ هَمِينَ رَا مِي رَسَانِدُ.

إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا وَمَالُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلٌّ وَالْأَرْضِ ذَهَبًا وَيُؤَافِقُنِي بِهِ، أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَالَهُمْ مَن تَأْصِرِينَ.

کفر به حق و کمال و تعالی انسانی، آنچه‌ان ملازم با گرایش و جذب به - زمین و منابع جذاب آنست که پیوسته هر يك مؤثر و متأثر از دیگری می‌باشد. کفر، به سوی سقوط در زمین، و جذب به زمین به سوی تاریکیهای کفر همی کشاند تا یکسر به اسارت زمین و ثروت‌های آن در می‌آید و مجالی برای آگاهی و به - خود آمدن و توبه نمی‌یابد و منشأ کفر و اسارت را وسیله کمال و آزادی می‌پندارد و اسارت فکری و اخلاقی را احساس نمی‌کند، و اگر احساس کند با تکان مرگ است و رسیدن به گردنه عبور که دیگر مجال توبه و تجدید حیات گذشته، و آنچه

به جای مانده زمین و ثروتها و علاقه‌های آنست که اگر همه آن را بدهد تا توبه مقبولی و آگاهی و بازگشت مطلوبی بیابد، برای همیشه و هیچ نخواهد یافت: *فَلَنْ تَقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةَ الْأَرْضِ ذَهَبًا. «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. نساء/۱۸۸»* - آنچه برای اینها از حاصل حیات می‌ماند تجزیه و تضاد و عذاب دردناک است، بی آنکه یاوری و مددکاری یابند: *اولئك لهم عذاب الیم و مالهم من ناصرین.*

این آیات شرایط توبه و تحول را در سه نمونه و گونه کفر اختیاری می‌نمایاند: آنان که بعد از ایمانشان کافر و سپس تائب شدند و آنان که با کفر ترکیب و تکامل یافتند و آنانکه به اسارت زمین و اموال آن درآمدند و مجاز را به جای حقیقت و عرض را به جای جوهر گرفتند. گروه چهارم کسانی هستند که ناآگاهانه دچار کفر تقلیدی و تأثری و عقیده‌گناهان شرم‌آور شده به انگیزه فطرت و وجدان و ذهن جوینده، جویای رهائی از کفر و پذیرای هدایت و راه شستشوی از گناه باشند. با هدایت قرآن و کشودن در توبه، هر کس باید مراقب خود باشد و از خود انتقاد کند و کرسی اعتراف را در درون خود برپا سازد و همیشه و در همه حالات در حال توبه باشد، پیش از آنکه به کلیسا و کرسی اعتراف آن و مسجد و مراسم آن روی آرد.

*لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.*

نیل، دریافت چیز است که مورد آرزو باشد. مفهوم حاصل صدق بر و نسبت فعل لن تنالوا بدان، بیش از خیر و احسان، افزایش و فضا و مقامی باز و فزاینده را می‌رساند، همان چیزی که به میل ذاتی و انگیزه فطری نیل بدان را می‌جوید. مانند مرغ پر بسته‌ای که در قفس محبوس و محدود باشد همی تلاش می‌کند تا راهی بازیابد و بال و پر گشاید و در فضا پرواز کند. منشأ همه یا بیشتر کوششها و فداکاریها و چشم‌پوشی از آسایش و سکون و خوشی همین انگیزه

فطری است: آنکه از آسایش درخانه و شهر ناآسوده می‌شود و سر به بیابان می‌زند و بر فراز کوه بالا می‌رود و وسیله‌ای می‌جوید و می‌سازد که هر چه بیشتر در فضاهای بالا بالاتر رود، و آنکه با فراهم کردن ثروت می‌کوشد تا محیط زندگی را فراختر کند و یا در نردبان مقامات اجتماعی بالا رود و چشم‌انداز نفوذش وسیعتر گردد و آنکه به علم و مطالعه روی می‌آورد و آنکه از محیط محدود اجتماعی به تنگ می‌آید و راه و مکتبی برای آزادی و گشودن فضای باز اجتماعی می‌جوید، به سبب همین انگیزه عمیق فطری است که برای بیشتر محکومین روی زمین و محسوسات و جواذب آن، حقیقت با مجاز و محسوس با معقول و فانی با باقی آمیخته و مشتبه و معکوس می‌گردد و اینگونه مردم گمراه به جای تعالی و نیل به مقام بر و فرایندگی استعدادها، واژگون در کفر و گناه و حقبری و ستم می‌شوند. اولین تکان و حرکت برای برگشت و استقامت و گشودن گناهان و جرم‌های شرم‌انگیز و کفرهای تاریک کننده، همان توبه آگاهانه و کامل و اصلاحی است که آفاق دید و تعالی را باز و شخص تائب را برای نیل به مقام بر آماده و جویای راه آن می‌کند:

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون. مخاطب مؤمنان و تائبان از کفرند، و لحن نفی مؤید اثباتی آیه، حصر را می‌رساند. مفهوم انفاق با نظر به ریشه لغوی آن، از دلبستگی به خود و علائق خود باز شدن و راه نهانی «نفق» به سوی دیگران گشودن است. مما تحبون، همه گونه محبوبها و علائق انفاق کننده را می‌رساند، نه انفاق شونده. چه اگر در نظر قرآن انفاق تنها برای دستگیری بینوایان بود، به خواستها و محبوبهای آنان توجه می‌کرد: «مما یحبون». هر گونه محبوب طبیعی و نسبی به کفر و گناه و اسارت فکری و اخلاقی به بند محبوب می‌کشاند و از مقام برتر باز می‌دارد و از دلبستگی و ترکیب با آن، شخصیت ساکن و کاذبی می‌سازد که همان کفر و گرایش به «من» است و هر گونه راهگشائی و انفاق به دیگران شخصیتی متکامل و پیوسته به دیگران «ما».

برای انسان آگاه در هر انفاقی، این رهائی و اوجگیری و وسعت یابی

مشهود است، زهر چه بیشتر مورد نیاز باشد و کار و کوشش بیشتری برای فرا آوردنش شده باشد، دل بستگی و محبوبیت بیشتری دارد و هر چه محبوبتر باشد، انفاق آن تکان دهنده‌تر و رها کننده‌تر است: از مال تا نیروهای فکری و تا جان؛ پس آنکه محبوب و دل بستگی و کوششی و محبوب قابل انقافی ندارد و آنکه یکسره مجذوب رشته‌های مالی و محکوم علاقه‌های آنست، جاذبه و انگیزه تکاملی ندارد. ایمان و عقیده به هدفهای برتر است که انگیزه و جاذبه متضاد با جواذب مالی پدید می‌آورد و آدمی را حاکم و متصرف در علاقه‌های مالی می‌گرداند و روابط تولید و مصرف را بر طبق آن ترسیم می‌کند و به مقام خلافت در زمین و مالکیت الهی و حقیقی می‌رساند. روابط مالی و مادی که با هندسه ایمان و هدفهای انسانی تنظیم و ساخته شود همچون هواپیما و کشتی موج شکاف است که بالای هوا و آب سیر می‌کند و مجذوب و محکوم آنها نمی‌گردد. اگر اینگونه هدفگیری و نقشه‌ها و برنامه‌ریزیهای عملی و اجرایی نباشد، روابط مالی و اقتصادی به هر صورت و شکلی تنظیم شود، حاکم و مالک بر انسان و اندیشه و اخلاق و روابط اجتماعی او می‌گردد - چنانکه هست - چه در روابط سرمایه‌داری و چه در سیستمهای مخالف با آن، در هر دو، اکثریت خلق ابزار تولید و مصرف هستند و محکوم طبقه حاکمند، و طبقه حاکم خود محکوم و مملوک علاقه‌های مالی و تحولات و پدیده‌های روابط اقتصادی. در اینگونه ترکیبهای اجتماعی، کانالهای جریان محبت و رحمت و انفاق و تبادل و پیوستگی قلبی گشوده نمی‌شود و افراد در اسارت بندها و قیدهای آزادی‌کشی و مجعول بشری در می‌آیند و هیچگاه به مقام فزاینده و رهائی بخش «بر» که به مقام رضا و رحمت و جنت تفسیر شده نائل نمی‌شوند: *لن تنالوا البر.....*

اوصاف و ابعاد انسان نمونه‌ای که به مقام عالی و سازندگی «بر» نائل شده‌اند در آیه بر به تفصیل تبیین شده است: *ولیس البر ان تولوا وجوهکم... بقره/۱۷۷*، تأثیر و سازندگی و شعاع و فزاینده‌گی هر گونه انقافی را جز خدای دانا و اثر بخش نمی‌داند: *وما تنفقوا من شیء فان الله به علیم.*



همه خوردنیها برای بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه را اسرائیل پیش از آنکه تورات نازل شود بر خود حرام کرد بگو پس تورات را بیاورید و آنرا همی خوانید اگر راستگو هستید.

پس آنکس که بعد از این دروغ را به خدا افترا بدهد، همان کسان خود ستمکارند.

بگو: راست گفت خدا، پس آئین ابراهیم حقگرای را پیروی کنید و از مشرکان نبوده است.

به راستی نخستین خانه‌ای که برای مردم بر نهاده شد همانا به مکه است، همان خانه خیر افزا و هدایت برای جهانیان.

در آنست نشانه‌های روشنگر مقام ابراهیم، و آن کس که وارد آن شد امتیت دارد و برای خداست بر مردم، هر کس که تواند تا به سوی آن راهی یابد، حج آن خانه، و هر که کافر شد (بشود)، چه خدا از جهانیان بی‌نیاز است.

بگو ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می‌شوید با آنکه خدا بر آنچه می‌کنید گواه است.

بگو ای اهل کتاب آنکس را که ایمان آورده است از راه خدا باز می‌دارید، در حالیکه آن راه را به گونه کج می‌جوئید و با آنکه شما گواهانید و خدا از آنچه می‌کنید ناآگاه نیست.

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر گروهی از کسانی را که کتاب داده شده‌اند فرمان برید شما را بعد از ایمانتان بر می‌گردانند و در این حال کافرید.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳۳﴾

فَمَنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۱۳۴﴾

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۵﴾

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبْرَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿۱۳۶﴾

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَبِهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۷﴾

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَلَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۳۸﴾

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عَوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِعَاقِلٍ عَتَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۳۹﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كُفْرِينَ ﴿۱۴۰﴾